

هو العليم

هدف و دليل انزال كتب و ارسال رسل

سلسله دروس خارج فقه — ارتداد - جلسه بيست و يكم

استاد

آيت الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني
قدس الله سره



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انزال کتب اولاً بلا اول مقتضای استدعای فطری افراد

انزال کتب اولاً بلا اول مقتضای استدعای فطری افراد است؛ یعنی فطرت افراد، استجلاب هدایت و کمال را می‌کند. و بناء علی هذا خداوند متعال بعثت انبیاء و ارسال رسل را تعیین و تقریر فرموده است و ما در این زمینه از نقطه نظر عقل و شرع و نقل مطالبی داریم.

از نقطه نظر عقل این است که اگر خداوند متعال براساس فطرت استعداد و قابلیت را به ذاتی عنایت کند، برای عدم لغویت این اعطاء لازم است که شرایط فعلیت و ظهور این استعداد را فراهم کند؛ والا نفس این استعداد و قابلیت لغو می‌ماند.

من باب مثال اگر شما یک ماشین درست کنید باید داخل این ماشین بنزین بریزید تا اینکه حرکت کند، حالا اگر ماشین را درست کردید اما بنزین را تهیه نکردید، ساختن این سیاره لغو خواهد بود. استعدادی که خداوند در وجود انسان و بشر قرار داده است، آیا فقط برای حیات دنیوی است؟! اگر این طور است پس نیازی به این همه کمالات و قوا و مسائلی که در وجود انسان هست نبود. گاو و الاغ چنین استعداد بودند در این حیات را دارند! اگر منظور این است پس این چه فرق می‌کند؟! حیوانات هم در همین دنیا هستند، زندگی می‌کنند، اطفاء شهوات می‌کنند و بعد هم از دنیا می‌روند! غذا هم غذا است دیگر، چه فرقی می‌کند که شما یک وقت کاه بخورید، یک وقت هم آن چیزی که در کاه است، مانند برنج و گندم و ... را طبخ کنید و بخورید؟! هردو یکی است. هردو برای این است که این شکم پر شود. این استعداد بودن در دنیا مایز بین حیوان و انسان نیست.

پس اگر منظور از استعدادات و قوایی که در وجود انسان هست، انقضاء همین حیات دنیا است، احتیاجی به این همه استعدادات نبود، احتیاجی به این فکر نبود، احتیاجی به این عقل نبود، احتیاجی به این نفس ناطقه نبود؛ شما هم مثل یک فیل یا مثل یک حیوان دیگر بودید، این حیوان هم برحسب مدرکاتش در انقضاء حیات دنیوی خودش به آن مقتضاء و فهم و ادراکش می‌رسد و انجام می‌دهد.

لذا عدم کمال بر حیوانات موجب لغویت خلقت حیوان نخواهد بود، چون استعدادشان در همین رتبه است. اما از باب اینکه خداوند این استعدادها را به انسان داده است، قوای عاقله را داده است، قوای ادراک کلیات را داده است، استعداد رسیدن به مقام کلی و مقامات مافوق بشری و امثال ذلک را داده است، نفس اعطاء این قوا و استعداد با توجه به عدم تحقق شرایط موصله و با توجه به عدم اعطاء مقدمه موصله برای آن کمال، لغو خواهد بود. بنابراین نفس تحقق این استعداد در وجود انسان اقتضاء می‌کند که خداوند متعال شرایط و

مقدمات موصلة به فعلیت این استعداد را هم در وجود انسان محقق کند. آن شرایط چیست؟ بعثت انبیاء است.

منظور از بعثت انبیاء

پس بعثت انبیاء عبارت است از مقدمه موصلة به فعلیت رسیدن این استعدادات و این قوا. این مسئله به بعثت انبیاء برمی گردد.

اسلام فقط برای تبلیغ است، نه لشگرکشی و مملکت گیری

لذا وقتی که شما آیاتی را که برای بعثت انبیاء هست ملاحظه کنید، می بینید که هیچ وقت انبیاء در مقام طلب، استدعای ریاسات نکردند. من باب مثال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای سلطان روم نامه می نوشتند و در آنجا می فرمودند: «**أَسْلِمَ وَ الْمُلْكُ لَكَ**؛ اسلام بیاور سلطنت و ملک هم برای تو باشد.» اسلام در پی لشگرکشی و در پی مملکت گیری و تصرف ممالک نیست. اسلام فقط برای تبلیغ است، برای اینکه این حکم و این دین بنا بر آن وظیفه الهی در میان افراد گسترش پیدا کند.

ارسال رسل یک مَنّت الهی

به عبارت دیگر این مَنّت الهی و پروردگار بر افراد است که پیامبر می فرستد. آیه می فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى آلِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ﴾^۱، ﴿مَنْ أَلَّه﴾ یعنی همین، یعنی استدعای فطری و استجلاب فطری اقتضاء می کند که این مَنّت از ناحیه پروردگار بیاید و خداوند این پیغمبر را برای مردم بفرستد. حالا این استجلاب و استدعا، یا به صورت بعثت و یا به هر نحو دیگری غیر از بعثت است. حالا فرض را بر بعثت نمی گذاریم بلکه اسمش را محیط مساعد برای به فعلیت رسیدن استعداد می گذاریم، شما اسم بعثت را نیاورید، اصلاً می گوئیم که بعثت لازمه برای چنین قضیه ای نیست بلکه شرایط مناسب برای به فعلیت رسیدن استعداد است. این شرایط مساعد چیست؟ بعثت است، استدعای انزال رسل است، ارسال کتب است، قوانینی است که این بشر را به فعلیت برساند؛ غیر از این که چیزی نیست. چون بشر خودش نمی تواند لذا این قوانین باید او را به فعلیت برساند. این می شود حکمی که بشر به طلب اولی و به استدعای اولی خودش از پروردگار متعال استدعا می کند.

پس دین به عنوان یک حکم فرضی تحمیلی بر انسان نیست بلکه براساس خواست خود انسان است. اگر روز قیامت شود - روز قیامتی وجود دارد - و ما در مقام عمل نزد پروردگار قرار بگیریم و ببینیم که خداوند متعال برای ما این نعمات را به وجود آورده است و ما به واسطه عدم فعلیت این استعدادها از وصول به این

^۱ . سوره عمران (۳) آیه ۱۶۴. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۵۰.

«به تحقیق و حقاً که خداوند بر مؤمنین مَنّت نهاد و پیامبری از میانشان برانگیخت»

نعمات محروم هستیم، آیا نسبت به خدا شکایت و گله نداریم؟! داریم!

حجت همیشه به نفع خدا و علیه بندگان

می‌گوییم: تو که ما را با این استعداد خلق کردی، چرا شرایط مناسب پیش نیاوردی؟! چرا پیغمبر نفرستادی؟! چرا انزال کتب نکردی؟! چرا ارسال رسل نکردی؟! اگر آن نعمات در حد همین شرایط و استعدادهای ما بود که به فعلیت نرسیده است یا در همان حد به فعلیت [نرسیده باشد]، ما نباید گله و شکایت داشته باشیم! ولی فرض بر این است که ما در روز قیامت در مقابل این همه نعمات الهی از عوالم و تجردات قرار بگیریم و عدم وصول به اینها را از ناحیه پروردگار بدانیم، این **حجة علی الله** است! **حجة لنا** است! در حالی که قرآن می‌گوید: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ آلَ حُجَّةٍ آلَ بَلِغَةٍ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَىٰكُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۱ حجت همیشه به نفع خدا است! حجت به نفع خدا، یعنی همیشه خداوند در مقام مخاطب دست بالا را دارد و مجال برای حجت به ما نمی‌دهد! یعنی حجت همیشه علیه ما است در حالی که ما می‌بینیم حجت در اینجا به نفع ما خواهد بود.

بنابراین به مقتضای عدل و لطف و رفع ظلم از ناحیه خداوند متعال، ارسال رسل شده است. یعنی قاعده عقلی است، این طور نیست که قاعده نقلی باشد. چون خداوند عادل است باید بفرستد، و اگر نفرستد ظالم است. چون خداوند ظالم نیست ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَمٍ لِّلْْعَبِيدِ﴾^۲ پس باید ارسال رسل کند، و اگر ارسال رسل نمی‌کرد ما می‌گفتیم که خدایا ما دستان کوتاه است، چرا نفرستادی؟! حالا ما فرض می‌کنیم که رسل نباشند، بالأخره شخص هادی و شخصی که هدایت کند هست! ما فرض می‌کنیم که هادی نباشد، حداقل عقلمان باید به آن مقدار باشد که کافی باشد، در حالی که می‌بینیم آن هم کافی نیست. عقل بشر کافی نیست.

پس یا باید عقل ما به آن مرحله از فعلیت رسیده باشد که آن مرحله کفایت کند و ما را به آن غایت و هدف اثنای از خلقت برساند؛ اگر این طور باشد ما مستغنی از رسل هستیم، مستغنی از هادی هستیم، مستغنی از راهنما و آن شخص هستیم. اما می‌بینیم که این طور نیست، من در خودم می‌بینم که این طور نیست، من اشتباهات زیادی می‌کنم که نباید انجام بدهم و نسبت به مصالح خودم نمی‌دانم که باید چه کنم، امروز می‌گذرد فردا می‌آید، فردا می‌گذرد پس فردا می‌آید و من همین طور با یک حال یکنواخت را انجام می‌دهم! لعل اینکه در این لیالی و ایام اعمالی باشد و افعالی باشد که این یوم من را بر یوم دیگر مدام بالا ببرد، «**مِنْ إِسْتَوَى يَوْمَاهُ**

^۱. سوره انعام (۶) آیه ۱۴۹.

^۲. سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۶. معادشناسی، ج ۱۰، ص ۳۹۲:
«البته (ای پیامبر) پروردگار تو به هیچ وجه ستم نمی‌کند!»

فَهُوَ مَغْبُوءٌ^۱ وقتی که عقل من به من حکم می‌کند، می‌بینم که امروز با دیروز یکسان هستم، پس «**فَهُوَ مَغْبُوءٌ**»، من مغبون هستم. عقل من به من گفته است که این کار را انجام بده پس معلوم است که عقل من ناقص است، عقل من کامل نیست؛ اگر کامل بود، «**إِسْتَوَى يَوْمَاهُ**» نبودم! و **مَنْ تَفَاوَتَا يَوْمَاهُ فَهُوَ مَلْعُونٌ**؛ کسی که روز قبلش با روز بعدش تفاوت کند، [یعنی روز بعد از روز قبل عقب‌تر باشد، این فرد ملعون است].

لزوم ارسال هادی برای همه اشخاص

خلاصه، یا باید از ناحیه عقل باشد یا باید از ناحیه نبی باشد یا باید از ناحیه هادی باشد، - یکی از این دوتا - و ما می‌بینیم که هادی نیست پس باید نبی باشد. البته بعد از نبی ممکن است هادی باشد. به مقتضای عدل خداوند حتماً باید یک هادی را برای این شخص بیاورد، یا اینکه اگر نیابد به قسمی در بعضی از موارد مثل منام و غیر منام و امثال ذلک، راه صحیح و راه حق را به او نشان بدهد. البته اگر آن شخص در مقام اطاعت باشد، با همین دلیل عقلی خداوند ملزم است بر اینکه راه هدایت و سعادت را به انسان نشان بدهد.

بنابراین این مسئله از دو ناحیه مورد بحث قرار گرفت:

اول: اگر یک شخص در همین دنیا - کاری به روز قیامت نداریم - در مقام احتجاج و استدلال با خدا بگوید که این استعدادها در من به چه نحوی به فعلیت می‌رسد؟ بر خدا لازم است که برای او هادی بفرستد. دوم: چون روز قیامت و روز معاد مسلم است، از این نقطه نظر اگر قرار بر این باشد که در روز قیامت افراد محشور شوند و احساس کنند که به واسطه عدم ارسال رسل و عدم انزال کتب و عدم وجود هادی قادر بر به فعلیت رساندن آن استعدادها و قوای ملکوتی‌ای که خداوند در آنها قرار داده است نبودند و از نعمات الهی محروم شدند، ﴿فَلِلَّهِ آلَ حُجَّةٌ آلَ بَلَاغَةٍ﴾ مورد خدش و قدح واقع می‌شود. پس برای آن نعماتی که خداوند در روز قیامت مهیا کرده است، ما کشف می‌کنیم که باید در این دنیا ارسال رسل باشد. مسئله عقلی، هم در دنیا حجت را بر پروردگار تمام می‌کند و هم در مسائل و عقباتی که بعد از موت برای انسان پیدا می‌شود، در آنجا هم همین است.

نظام عالم، نظام ترتیب و جری امور به اسباب است

اگر خدا بدون ارسال رسل و انزال کتب همین طور یک مرتبه ببرد، عیب ندارد اما نظام عالم، نظام ترتیب و نظام «**أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا**»^۲ می‌باشد. اگر آن طور است، - که می‌بینیم نیست - پس حالا

^۱. إرشاد القلوب، ج ۱، الباب الثانی والعشرون فی فضل صلاة اللیل، ص ۸۷:

«وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ إِسْتَوَى يَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُوءٌ وَمَنْ كَانَ عُدَّهُ شَرًّا فَهُوَ مَلْعُونٌ وَمَنْ لَمْ يَتَفَقَّدِ النَّقْصَانَ فِي عَمَلِهِ كَانَ النَّقْصَانُ فِي عَقْلِهِ وَمَنْ كَانَ نُقْصَانٌ فِي عَمَلِهِ وَ عَقْلِهِ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ حَيَاتِهِ.»

^۲. الکافی، ج ۱، کتاب الحُجَّة، باب معرفة الإمام والركن إليه، ص ۱۸۳، ح ۷:

که «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا» است، هر چیزی باید با سبب باشد. این از یک طرف، از طرف دیگر خداوند در ما استعداد و قوا قرار داده است و اینها به فعلیت نمی‌رسند الا به واسطه و دلیل.

این دو جهت موجب می‌شوند که خداوند ارسال رسل و انزال کتب کند، و بنا بر استدعا و استجواب و درخواست و طلب ما خداوند رسالت را بیاورد؛ این را قانون فطری می‌گویند. قانون فطری و قانون عقلی در اینجا اقتضاء می‌کند که انبیاء و تدوین احکام برای هدایت انسان باشند. حالا که مسئله به اینجا رسید ما مطلب را در دو بحث مطرح می‌کنیم:

بحث اول: مسئله مربوط به افراد مکلفین و افراد بالغ و عاقل در یک مجتمع است که نفس اقتضای فطری آنها اقتضا می‌کند که خداوند زمینه و موقعیت را برای رشد و هدایت آنها فراهم کند. آیا اقتضا نمی‌کند؟! ما این طور مسئله و قضیه را مطرح می‌کنیم که اگر شخص جاهلی باشد که بیست ساله یا بیست و پنج ساله باشد - این نحوه کیفیت استدلالی که من عرض می‌کنم در متون نیست - و بگویند که من نمی‌خواهم مسلمان شوم و اگر نبی هم بیاید قبول نمی‌کنم و ما هم از اول در راه روی او بندیدیم، او به خدا می‌گوید که خدایا من جاهل بودم، لطف تو کجا رفته است؟! آیا تو هم نسبت به من لطف نداشتی؟! حالا من آدم نفهمی بودم، جاهل بودم، جوان بودم، آیا نباید زمینه‌ای برای من فراهم می‌شد؟! با اینکه من آدم جاهلی بودم ولی اگر اسلام به من عرضه می‌شد، مسلمانان را می‌دیدم، حکومت اسلام را می‌دیدم، پیغمبر را می‌دیدم لعل اینکه تبدیل و تغیر پیدا می‌کردم! بله، اگر با وجود آن زمینه باز هم انکار می‌کردم، آن موقع حجت علیه من تمام بود.

عارض شدن کفر به مقتضای عوارض اجتماعی و تربیتی بر اکثر افراد

بنابراین این افرادی که الآن کافر هستند، این کفر به مقتضای عوارض اجتماعی و تربیتی بر اینها حاکم است؛ این طور نیست که این کفر استدعای فطری و استدعای ذاتی آنها است. توجه کنید! یعنی وقتی که جامعه‌ای کافر است و نمی‌خواهد حق را قبول کند، این کفر یک عارض است. بر اثر شرایط سوء تربیت و بر اثر عدم امکانات لازم برای تربیت و دیانت، الآن این جامعه این را می‌خواهد، بی‌بندوباری را می‌خواهد، لادینی و لامذهبی را می‌خواهد. این براساس تربیت است و این طور تربیت شده است. همان طور که اگر دختری را در یک محیط سفور^۱ و در یک محیط غیر محجبه تربیت کنند اصلاً چادر نمی‌فهمد و اصلاً خمار نمی‌فهمد و

«عن ربعی بن عبد الله عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْمًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَابًا نَاطِقًا عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهْلُهُ مَنْ جَهْلُهُ ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ نَحْنُ».

^۱ . العین، ج ۷، ص ۲۴۶:

«و السفورُ: سفر المرأة نقابها عن وجهها فهي سافرة و هن سوافر».

خیال می‌کند که همین‌طور بیرون آمدن یک مسئله عادی است و خیلی عادی و خیلی طبیعی با انسان برخورد می‌کند و اصلاً قبح این مطلب را نمی‌فهمد و ادراک نمی‌کند! اما اگر من باب‌مثال انسان با او صحبت کند و در یک محیط مساعد قرار بگیرد، چه‌بسا فوراً خودش را تحت حجاب قرار دهد. پس علت اینکه الآن مجتمع، شرایط لامذهبی را برای خود می‌پسندد براساس عوارض طبیعی است. صحبت در آنجا است که شرایط مناسب برای او پدید بیاید، حکومت اسلامی برای این مجتمع پدید بیاید، اگر قبول نکنند آن موقع حجت تمام می‌شود. بنابراین ما در اینجا باید ببینیم که خداوند متعال، نه از باب تحمیل دین بلکه علی‌رغم میل باطنی ما شرایط مناسب او را فراهم می‌کند. مثل بچه‌ای است که نمی‌خواهد درس بخواند و به پدرش می‌گوید که من نمی‌خواهم درس بخوانم اما پدرش می‌گوید که من شرایط علم و تدریس را برای تو فراهم می‌کنم، تو را در مدرسه می‌گذارم و ...

یک وقت می‌گفتند که آب و برق مجانی است اما الآن نگاه کنید و ببینید که پول برق از کجا سر درمی‌آورد! پول آب از کجا سر درمی‌آورد! مالیات کذا می‌گیرند! چه و چه! فاضلاب می‌گیرند و فلان می‌گیرند و ...! قبلاً این‌طور می‌گفتند اما حالا ...! اینها همه مجانی است دیگر! فرقی نمی‌کند؛ چه پول در جیب من باشد یا در جیب دیگری!!

حالا اگر شرایط تحصیل آماده باشد و این بچه درس نخواند، آن وقت پدر می‌تواند بگوید که من در حق تو کوتاهی نکرده‌ام. آن موقع می‌تواند این‌طور بگوید. اما اگر بچه از اوّل بگوید که من نمی‌خواهم به مدرسه بروم و پدر هم او را نفرستد و بگوید که خودش گفته است، آن وقت وقتی که بچه بزرگ شد به پدر می‌گوید که من بچه بودم، آیا تو هم بچه بودی؟! من گفتم که نمی‌خواهم به مدرسه بروم [آیا تو نباید شرایط را فراهم می‌کردی؟! این استعدادهای من همه در فوتبال و امثال ذلک از بین رفت!]

لطف بی‌پایان خدا در مقابل عدم علاقه ما نسبت به دیانت و کمال

جالب اینجا است که لطف خدا آن قدر زیاد است که حتی با عدم علاقه ما نسبت به دیانت و کمال، شرایط را برای ما فراهم می‌کند. آن شرایط، بعثت انبیاء و رسل است؛ حتی با عدم علاقه ما! خدا می‌گوید که ما این شرایط را برای شما فراهم کرده‌ایم، - حالا آیات و روایاتش را می‌خوانیم - حالا که این شرایط را فراهم کرده‌ایم ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّاهِبُ فِي الدِّينِ﴾^۱ می‌خواهی قبول کن و می‌خواهی قبول نکن! این مسئله‌ای است که به خود افراد بزرگ و رشید و عاقل برمی‌گردد.

بحث دوم: مطلب قبل راجع به افرادی بود که بالغ و رشید و عاقل هستند. حالا تکلیف آن اطفال و

^۱ . سوره بقره (۲) آیه ۲۵۶.

بچه‌هایی که در این مجتمع وجود دارند چه می‌شود؟ بچه‌ای که در این مجتمع می‌خواهد تربیت شود، آیا با شرایط صحیح باید باشد یا با شرایط غلط؟ باید با کدام شرایط باشد؟ چه حقی بر خداوند در چنین اجتماعی وجود دارد؟ من باب مثال بزرگ‌ها بگویند که ما نمی‌خواهیم مسلمان شویم، خُب نشوید! بچه‌ها در اینجا چه گناهی کرده‌اند که باید تحت شرایط بد قرار بگیرند؟!

وظیفه تربیت و ارشاد بچه‌ها با خدا

وظیفه تربیت و ارشاد بچه‌ها با خدا است یا با پدر و مادر؟! با خدا است. پس حتی اگر والدین و اولیاء یک مجتمع نسبت به دیانت و عدم دیانت اظهار رغبت نکردند وظیفه خداوند متعال این است که مجتمع را برای رشد بچه‌ها آماده کند تا اینکه اینها کافر نشوند.

پس این مسئله ما از دو ناحیه در اینجا مورد بحث است:

مسئله اول: نفس افرادی که اینها واجد شرایط برای تکلیف هستند.

مسئله دوم: تعهد و تکلیفی که خداوند نسبت به افراد و اطفال و بچه‌هایی که می‌خواهند در یک اجتماع تربیت شوند دارد. این مسئله، بعثت انبیاء را نسبت به مجتمع بر خداوند الزامی می‌کند که باید این انبیاء بر این مجتمع بیایند. حالا که اینها آمدند، شرایطی را می‌خواهند؛ اینکه باید مجتمع را به چه نحو قرار دهند و چه شرایطی را به وجود بیاورند. إن شاء الله برای جلسه بعد.

تلمیذ: این عدم علاقه‌ای که برای افراد بالغ و عاقل پیدا شده است، درواقع منشأش این بوده است که بر روی آن فطرتشان پوشیده شده است.

استاد: بله دیگر.

تلمیذ: چون از لحاظ فطرت که علاقه هست.

استاد: بله.

تلمیذ: خود آن قوه، استدعای به فعلیت درآمدن را دارد. حالا در خود همان افراد بالغ و عاقل هم وقتی که به عقب برگردیم، در زمان کودکی آنها هم باید این محیط و شرایط آماده می‌بود.

استاد: بله، آماده بود دیگر.

تلمیذ: اگر آماده بود این عدم علاقه پیدا نمی‌شد! یعنی این روپوش روی فطرت پیدا نمی‌شد!

استاد: نه، «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ إِنَّمَا أَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَ يَنْصَرَانِهِ وَ يُمَجْسَانِهِ»،^۱ هر مولودی

براساس فطرت است. بچه اول صادق است، دروغ نمی‌گوید اما وقتی می‌بیند که پدر و مادرش در جایی دروغ

^۱ . عدة الداعی، ج ۱، خاتمة الكتاب فی أسماء الله الحسنى، ص ۳۳۲، ح ۱۴.

گفتند، بعد کم کم نفس بچه عوض می شود؛ این تغییر یعنی پوشش روی فطرت.

تلمیذ: پس این عدم علاقه تقصیر این بچه نیست.

استاد: این عیب ندارد. خدا برای او بعثت انبیاء را می آورد «لَيْسَتْ أَدْوَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذْكُرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ ... وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۱ تا اینکه او را به دوران فطرتش برگردانند و این پوشش و دفینه های عقلی که الآن در وجود انسان هستند ولی روی آنها پوشش است، - حالا بعضی ها پوشش روی آن قرار گرفته است و بعضی ها هنوز به فعلیت نرسیده است؛ هردو - اینها را بالا بزنند و آن حقیقت و جوهره علم و عقل را در انسان به فعلیت برسانند و انسان به آن [کمال] برسد. اصلاً [بعثت] انبیاء برای همین است. چه افرادی که به واسطه تربیت سوء پوششی برای آنها قرار داده شده است یا تربیت، تربیت سوء نیست بلکه بر همان اساس فطرت خودشان هستند، یعنی الآن هم بزرگ شده اند اما راست می گویند! آیا دیده اید بعضی ها را که بزرگ هستند ولی راست می گویند، دروغ نمی گویند، صاف هستند، بی غل و غش هستند؟ اینها بر همان اساس فطرت هستند ولی مسئله ای که وجود دارد این است که آنها هنوز کامل نیستند بلکه ناقص هستند و هنوز به کمال نرسیده اند و هیچ چیز نمی دانند؛ فقط همین یک فطرت سالم و خالصی دارند. ولی باید چنین اشخاصی را آورد و متوجه کرد؛ متوجه آن استعدادهایشان کرد که فقط یک صداقت برای شما کافی نیست! چیزهای دیگری بر شما مخفی است! این صداقت و صفا و امثال ذلک مقدار کمی است و آن [چیزهای مخفی] تا کهکشان است! باید به چنین شخصی گفت: مقدار کمی از مسائل فطری در تو هست و داری می بینی، درعین حال هم تو گل سر سبد عالم هستی! یعنی این قدر پدرسوخته است که تو با همین صفایی که داری من باب مثال باید ولی فقیه ما شوی! اما باز این نسبت به آن استعدادهایی که در درون تو هست اصلاً قابل برای بحث نیست!

تلمیذ: ... باهم یکی هستند، فطرت انسان را به سمت اسلام و کمال می کشاند، پس کار عقل چیست؟!

تشریح کار عقل

استاد: عقل شرایط را آماده می کند و در یک محدوده بدون افراط و تفریط انسان را حرکت می دهد و آن قوانین فطرت را در فکر و در زندگی روزمره انسان پیاده می کند؛ کار عقل این است.

تلمیذ: منظم است؟

استاد: بله [عقل] جنبه ناظم فطرت را دارد، مدیر است.

معنای بسته شدن در جهنم در ماه رمضان

^۱ . نهج البلاغه (صبحی صالح)، ج ۱، ص ۴۳.

... [اول اینکه] نفس روزه مقتضی بستن در جهنم است. اصلاً کسی که روزه می‌گیرد خواهی نخواهی میل به گناه و... از وجود و نفسش کنار می‌رود. البته این منافات ندارد با اینکه حالا با وسوسه و تحریکی دوباره برگردد و کار حرامی انجام دهد. یعنی **لو خَلَّى و طَبَعَه** این حالی که برای انسان در صیام هست، در غیر صیام نیست. این معنی بسته شدن در جهنم است. در جهنم یعنی غفلت دیگر.

دوم اینکه اصلاً به‌طور کلی در ماه رمضان حال و هوا فرق می‌کند؛ یعنی اصلاً نفس عنایت خدا در این ماه [فرق دارد]. حتی اگر شخص روزه هم نگیرد، آن را مشاهده می‌کند! یعنی احساس می‌کند که اصلاً وقتی که ماه رمضان می‌آید حال و هوا و کیفیت و موقعیت نسبت به ماه شعبان و شوال و... به‌طور کلی متغیر می‌شود. تلمیذ: رحمت است دیگر.

استاد: بله.

تلمیذ: این مقتضای صوم مردم که نیست؟

استاد: نه، اثر صوم نیست یعنی می‌خواهم بگویم که اثر او است که در صائم است. یعنی اثر از بالا است. این معنی بسته شدن در جهنم است. این مطلب هست اما اینکه حالا کسی به‌زور می‌خواهد در جهنم را باز کند، خدا قفل نکرده است! در را بسته است ولی دوباره کلیدش را هم به آدم داده است! حالا انسان با مفتاح در جهنم را می‌خواهد باز کند، باز کند اشکالی ندارد!!

تلمیذ: پس آیا وساوس شیاطین هم سر جای خودش هست؟

استاد: بله. ولی آن ظهور رحمت غلبه دارد و اجازه نمی‌دهد اثر کند. مثل اینکه کسی می‌گفت: «آیا شیطان در حرم امام علیه‌السلام راه دارد یا راه ندارد؟» صحبت در این است که در حرم امام علیه‌السلام غلبه رحمت است و انسان این مطلب را احساس می‌کند اما این‌طور نیست که به هر وجهی و به هر کیفیتی اصلاً در آنجا معصیت محقق نیست؛ این همه جیب مردم را که در حرم امام رضا علیه‌السلام می‌زنند، این را رحمان می‌زند؟! یا مطالب خلاف دیگری که ممکن است اتفاق بیفتد. این حکایت از این مسئله می‌کند که در آنجا قفل نیست به این منوال که دیگر اراده معصیت از انسان سلب شود؛ این اراده در هر حالی هست اما در عین حال ما در حرم امام رضا علیه‌السلام آن غلبه رحمت را مشاهده می‌کنیم، والا حال انسان تغییر نمی‌کند. اگر رحمت غلبه نکند که تغییر پیدا نمی‌کند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد